

فرمانروایی توأمان: حکومت و مشروعیت در ایران باستان

محمد سالار کسرای *

استادیار گروه جامعه شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۲۹ - تاریخ تصویب: ۸۸/۴/۲۴)

چکیده:

در باره ایران باستان به ویژه در سال‌های اخیر، پژوهش‌هایی قابل توجه انجام گرفته و این حاکی از یک رویداد میمون در خصوص توجه پژوهشگران به تمدن ریشه‌دار ایران باستان است. نوشتار حاضر به دلیل توجه و تمرکز روی یکی از وجوه سیاسی آن تمدن، در نوع خود کاری بدیع است. سؤال اصلی این است که حکومت‌ها و زمامداران برای تداوم زمامداری خویش چه ادله و توجیهاتی ارائه می‌کرده‌اند؟ پاسخی که بر اساس تحلیل متون سنگ نوشته‌ها به دست آمده حاکی از آن است که برای توجیه مشروعیت سیاسی سه عنصر دارای اهمیت بیشتر بوده‌اند. این عناصر عبارتند از: تبار، لطف خداوند و عدالت و خصال ویژه انسانی. در این پژوهش سنگ نوشته‌های غرب ایران (کنونی) مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از روش تحلیل متن برای پی بردن به محتوای سنگ نوشته‌ها استفاده شده است و در سایر موارد اسناد و مدارک به شیوه تاریخی - توصیفی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

واژگان کلیدی:

ایران باستان، سنگ نوشته‌ها، تمدن ایران، سیاست ایران باستان، مشروعیت سیاسی، حکومت‌ها و شاهان ایران باستان، اهورامزدا، پادشاهی، پادشاه

Email: mohammadsalar kasraie@yahoo.com

* فاکس: ۶۶۷۴۴۳۲۶

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

"نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی"، شماره ۳، سال ۸۸

مقدمه

پژوهش دربارهٔ ایران باستان و بالاخص ایران عصر هخامنشی گاه منجر به بروز ناهمخوانی‌های ادراکی فراوان برای پژوهشگر خواهد شد. احساس غرور از عظمت آنچه که در بیش از دو هزار و پانصد سال پیش به عنوان یک سرمایه ارزشمند تمدنی در این مرز و بوم جریان داشته و چند سده به عنوان بزرگ‌ترین و یا یکی از بزرگ‌ترین امپراطوری‌های جهان آن روزگار در قلمروی وسیع از جهان حکفرما بوده است، گنجینه‌ای از هنر، معماری، ادب، صنعت، تجارت، آبادانی، صلح، امنیت، دیانت، داد....

از سوی دیگر، احساسی ناخوشایند از اضمحلال آن همه جلال و شکوه و باقی‌ماندن چند اثر - که البته نسبت به زمان تاریخی سپری شده کم هم نیست - که صد البته درکی روشن از آنها وجود ندارد. پژوهش در خصوص زوایای مکتوم آن تمدن بزرگ شاید برای مردمی که در این سرزمین بارها مورد هجوم و تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته‌اند و نیازمند نوعی بازیابی هویت تاریخی - فرهنگی خویش هستند، امری ضروری به نظر رسد. گرچه متأسفانه اکثر پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته توسط نویسندگان خارجی به عمل آمده است، که صد البته شایان سپاس است اما در سال‌های اخیر با توجه به پژوهش‌های - هر چند اندکی - زرین تاریخ و تمدن فرهنگ ایرانی هستیم.

اختصارات

۱ - Am H = آریارمنه، همدان

۲ - As H = آرشام (ارشامه)، همدان

۳ - D B = داریوش، بیستون

۴ - D E = داریوش، الوند

۵ - X E = خشایارشا، الوند

۶ - A2 Ha = اردشیر دوم، همدان

منابع شناخت تاریخ ایران باستان

برای شناخت ادوار پیشین تاریخ (دورهٔ باستان) و بالاخص تاریخ ایران چهار دسته منبع (ماری کخ، ۱۳۷۶: ۱۷) وجود دارد که از نظر اعتبار، حجم و نحوهٔ بیان با هم دارای تفاوت‌های بسیار هستند. منابع فوق عبارتند از:

۱- سنگ نوشته‌ها و یا کتیبه‌های پادشاهان؛

- ۲- برخی گزارش های کم و بیش مفصل نویسندگان، تاریخ نگاران و جغرافی دانان یونانی و رومی و اشارات کتاب تورات؛
- ۳- لوح های گلی، امهار، نوشته های حک شده روی ظروف و اجسام فلزی؛
- ۴- سایر آثار تاریخی مثل نقش های برجسته، تصاویر، لوازم و ابزارهای جنگی و ظروف و لوازم زندگی، برخی زیورآلات.

سؤال ما مرتبط با نوع اول است و براین اساس، پرسش اصلی این پژوهش عبارت از آن است که با توجه به آثار باقیمانده از عصر باستان (سنگ نوشته ها) اساساً مبانی مشروعیت سیاسی در نظام های سیاسی (امپراطوری ها) ایران باستان چه بوده و مضامین و حدود مشروعیت سیاسی چگونه بوده است؟ در این نوشتار تلاش خواهد شد تا مبانی، مضامین و حدود مشروعیت سیاسی از طریق یکی از مستندات چهارگانه پیشین «سنگ نوشته ها» مورد بحث و بررسی تحلیلی قرار گیرد. از لحاظ نظری مبنای کار این مقاله تئوری های مربوط به مشروعیت سیاسی است. روش پژوهش نیز تحلیل متن و تحلیل تاریخی است. اساس بررسی کار مدارک و مستندات است که یا برگردان سنگ نوشته ها هستند و یا به نحوی تاریخ ایران باستان و سنگ نوشته های فوق را مورد بررسی قرار داده اند. اطلاعات جمع آوری شده به شیوه توصیفی - تحلیلی (تحلیل و تفسیر تاریخی) مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

۱- مبانی نظری

هیچ سلطه ای به اطاعت که جز فرمانبرداری ظاهری از روی دلیل، فرصت طلبی یا احترام نیست، قانع نمی شود، بلکه درصدد بر می آید که در میان اتباع خوش ایمان به مشروعیتش را برانگیزد، یعنی اطاعت خشک و خالی را به اعتقاد به حقانیتی که نماینده آن است، مبدل کند (ژولین فروند، ۱۳۶۸: ۲۴۰). جمله نسبتاً طولانی فوق از ژولین فروند مفهوم مشروعیت را برای ما روشن می کند. حکومت ها در ادوار مختلف تاریخی، علاوه بر کاربرد زور نیازمند آن بوده اند که تسلط خویش را به نحوی از انحاء توجیه کنند.

این بدان معناست که تداوم سلطه و فرمانروایی تنها با قدرت عریان امکان پذیر نیست و همواره حکومت ها به دنبال یافتن راه یا راه هایی برای برحق جلوه دادن سلطه خویش بوده اند. بنابراین، زمانی که سلطه از سوی فرمانبرداران قانونی و برحق انگاشته می شود دارای مشروعیت است. مشروعیت توجیهی از حاکمیت است، یعنی توجیهی از حق فرمان دادن و اطاعت گرفتن. قدرت هنگامی مشروعیت پیدا می کند که فرمان و اطاعت، توأم با حق و حقانیت تلقی شود. چنین امری لازمه استمرار قدرت است. زیرا قدرت در ذات خود متضمن نابرابری است و در میان نابرابری های انسانی، هیچ یک به اندازه نابرابری ناشی از قدرت و

حاکمیت نیازمند توجیه خود نمی‌باشد. در واقع مشروعیت پاسخی به این پرسش است که به چه دلیل، عده‌ای از انسان‌ها حق فرمانروایی دارند و دیگران وظیفه اطاعت. مشروعیت، قدرت و حاکمیت را انسانی و تلطیف می‌کند. طبیعت مشروعیت ایجاب می‌کند که مشروعیت به مشابه اصلی منطقی و عادلانه، از طرف حاکمان و انبوه فرمان بران مورد قبول واقع شود. هرچند انواع مشروعیت به محض تحقق و اجرا از برخی جهات نامعقول جلوه می‌کنند، اما علی‌الوصول، نظام‌های مشروعیت قدرتی جادویی دارند که به مثابه فرشتگان محافظ مدنیت‌ها به عنوان بازوی انقیاد، با هرگونه شورش و عصیان مبارزه می‌کنند.

دستگاه‌های مشروعیت به تبع شرایط زمان، در دوره‌هایی معین زاده می‌شوند، شکوفا می‌گردند و سپس زایل می‌گردند. هیچ قدرتی مشروع پا به دنیا نمی‌گذارد، پاره‌ای از قدرت‌ها در قبولاندن خود توفیق پیدا می‌کنند و پاره‌ای دیگر هرگز به این مقصود نمی‌رسند. توفیق قدرت در بدست آوردن مشروعیت نیازمند زمان و ابزارهای لازم است تا بتواند توافق همگانی را کسب کرده و از تعداد مخالفانش بکاهد. بنابراین، دستگاه مشروعیت هرگز امری خالص و منزوی نیست، بلکه همواره با اخلاقیات، فرهنگ، تفسیرهای مذهبی و علم و دانش دوره‌ای خاص هماهنگ جلوه می‌کند. بر حق جلوه دادن سلطه یا تلاش برای مشروع‌سازی (Legitimation) در آراء اندیشمندان سیاسی به شیوه‌های متفاوت تعبیر و تفسیر شده است. برای مثال در آراء مارکس که دولت را بر ساخته‌ی منازعه‌ی طبقاتی و ابزار سرکوب طبقه حاکم علیه طبقه یا طبقات تحت سلطه قلمداد می‌نماید، مشروع سازی فرآیندی است که از طریق دستگاه ایدئولوژیک نظام حاکم عملی می‌گردد. با توجه به نگرش منفی مارکس نسبت به ایدئولوژی (آگاهی کاذب)، ایدئولوژی‌ها صورت تصعید یافته منافع طبقاتی طبقه حاکم هستند. تلاش‌های مشروعیت ساز حکومت‌ها - از طریق ایدئولوژی‌ها - انداختن پرده‌ای لطیف بر واقعیت خشن منافع طبقاتی است.

از نظر مارکس و بر موضوع مشروعیت تا حد زیادی متفاوت از مارکس دیده می‌شود. به نظر و بر قدرت سیاسی و دولت را نمی‌توان صرفاً به تحلیل طبقات اجتماعی بدان گونه که در الگوی ارتدکس مارکس دیده می‌شود، تقلیل داد. ساحت‌های زندگی انسان و کنش‌های او تحت تأثیر عوامل متعدد و مختلف عقلانی و غیرعقلانی است، گرچه به اعتقاد و بر جهان همواره در مسیر و فرآیند عقلانی شدن به پیش می‌رود. انسان علاوه بر داشتن عقل، بخشی از وجودش عاطفی است. این دوگانگی عقلانی و غیرعقلانی بودن کنش‌های انسان چهار نوع کنش اجتماعی را برای انسان متصور می‌سازد که عبارتند از: کنش عقلانی هدفمند، کنش عقلانی مبتنی بر ارزش، کنش سنتی و کنش عاطفی. زندگی سیاسی انسان نیز به عنوان جزئی از زندگی اجتماعی او، عرصه وقوع رفتارهای عقلانی و غیرعقلانی است. اگر سیاست را رابطه

حکم و اطاعت در بین بازیگران قلمداد کنیم، آنگاه کنش اطاعت و حکم ممکن است به صورت کنش عقلانی و هدفمند، عقلانی مبتنی بر ارزش یا سنتی و یا عاطفی باشد. بنابراین با توجه به این مقدمات همواره در سیاست با یکی از انواع سلطه که دارای ادعای مشروعیت و توجیه درونی برای مشروعیت سازی است، روبرو هستیم (فرانک پارکین، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

وقتی مبنای حکم و سلطه بر اساس برخی سنت ها، قداست سنت‌های موجود، صورت می‌گیرد و اتباع نیز به موجب همان سنت‌ها از حکومت اطاعت می‌کنند در این صورت نوع سیاست و سلطه یا مشروعیت سنتی است. اما وقتی رابطه حکم و اطاعت رابطه‌ای عاطفی و مبتنی بر ارادت شخصی باشد سیاست و سلطه کارزمایی حاکم است. در نهایت وقتی حکم اطاعت بر مبنای قوانین و هنجارهای عینی صورت گیرد و مبنای اطاعت، اعتقاد به قانونی بودن مقررات باشد که به شیوه عقلانی وضع شده‌اند، چنین سیاست و سلطه ای دارای مشروعیت قانونی است و کنش صورت گرفته کنش عقلانی است.

الف: فرمانروایی توأمان

کنفدراسیون یا پادشاهی‌های کوچک در زاگرس مرکزی در قرن هشتم پ. م. با آشوریان به رقابت برخاستند و از این منطقه بود که مادها و سپس هخامنشی‌ها ظهور کردند (گارثویت، ۱۳۸۷: ۵۰). در دوره هخامنشیان مفهوم امپراطوری شامل مناطق و کنفدراسیون‌هایی بود که هریک دارای دیوانسالاری، ارتش و هویت‌های مستقل بودند و البته همگی در درون ساختار دیوان سالاری و نظامی شاهنشاهی جای داشتند. افزون بر آن در رأس آن امپراطوری و نیز برخی از مناطق یا حتی کنفدراسیون‌های آن شاه قرار داشت. پدیده فرمانروایی در ایران باستان خود را در فرهنگ سیاسی این کشور و از راه تعاملات فرمانروا و حکومت و نهادهای حکومتی او با گروه‌های تشکیل‌دهنده آن در چارچوب ارزش‌ها و فرهنگ و اقتصاد مشترک نشان می‌داد. مسئله نمایندگی فرمانروا از سوی حکومت شوندگان، مشروعیت حکومت فرمانروا یا مشروعیت‌های چندگانه وی موضوعی است که برخی آن را تحت عنوان فرمانروایی توأمان یاد کرده‌اند (Crossley, 1992: Op.cit). برای این اساس، تمام فرمانروایان موفق ایران تلاش کرده‌اند تا حکومت خود را در ارتباط با فرمانروایان پیشین مشروعیت ببخشند و خود را به عنوان وارث برحق یک سنت فرمانروایی قلمداد نمایند. از سوی دیگر، مشروعیت فرمانروا صرفاً ناشی از نمایندگی او از جانب حکومت شوندگان یا تعامل میان آن دو نبود بلکه از رابطه بین فرمانروا و سنت فرمانروایی و از رابطه او با تاریخ سرچشمه می‌گرفت. این شکل از فرمانروایی نشانگر شکلی از تجلی حکومت پادشاهی بود که در آن، فرمانروا به منظور خلق واقعیت تاریخی (فرمانروایی خود) و نگاره‌ها و نمادهای مناسب، از قلمرو پادشاهی و از مرزهای

امپراطوری اش فراتر می‌رفت. افزون بر آن فرمانروا قادر به ایجاد اجزاء تشکیل‌دهنده فرمانروایی بود که جلوه‌هایی از فرمانروایی او بودند. این رهبری توأمان (به روایت کراسلی) بیانگر چهره‌های چندگانه فرمانروایی در وجود یک مرز سیاسی بود که در بستر یک فرهنگ کیهان شناختی (آسمانی، روحانی و معنوی) و سیاسی سلسله مراتبی عمل می‌کرد. مفاهیم کیهانی در باب فرمانروایی جهانی، در ایران نه تنها در مفاهیم بومی، بلکه در مفاهیم کیهانی در باب فرمانروایی جهانی گنجانده شده است، خاقان / خان، پادشاه (شاه دین پناه)، (حافظ ملک عجم)، شاهنشاه (شاه شاهان) و ظل الله (سایه خدا) همراه با سایر عناوین استفاده می‌شده است. عناوین یاد شده نه فقط در خصوص رهبران قلمرو شاهنشاهی بلکه برای رهبران فدراسیون‌ها نیز به کار برده می‌شده است.

ب: سلسله مراتب فرمانروایی

سلسله مراتب اجزای این فرمانروایی عبارت بودند از: خدا، فرمانروا، حکومت شوندگان، قلمرو، منطقه و نواحی. از سوی دیگر در این فرمانروایی توأمان، پادشاه نقش میانجی را میان خدا و اتباع خود ایفا می‌کرد، در نتیجه خدا و فرمانروا (توأمان) بر مردم استیلا داشتند و فرهنگ‌های اقوام نیز در شمول استعلائی آن قرار می‌گرفتند. ضمن اینکه فرمانروا بر یک جامعه در هم تنیده قومی و جغرافیایی حکومت می‌کرد. بنابراین می‌توان گفت که از یک سو ایران و اقوام آن محصول شیوه فرمانروایی آن هستند، یعنی محصول انگاره تمرکزگرایی پادشاهی و از سوی دیگر فرمانروایی در اثر تعامل آن با جامعه و اقتصاد و حکومت شوندگان شکل می‌گرفت. از مجرای این شیوه فرمانروایی بود که پادشاه (فرمانروا) خود را نماینده مردم می‌دانست، خود و تبار و نزدیکانش را نهادینه می‌کرد. فرمانروا رئیس و نیز عضوی از اجزای فرمانروایی (یعنی نهادها و هویت‌های تاریخی نظیر ساتراپ‌نشین‌ها در دوره هخامنشیان) بود. بنابراین، فرمانروا به لحاظ برخورداری از مقام‌های مذهبی، سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی‌اش، نماینده و مظهر این گروه‌ها به شمار می‌رفت. این گروه‌ها به عنوان جلوه‌های فرمانروایی پادشاه وجود داشتند و در کتیبه‌های سه زبانه حک می‌شدند. به نظر کراسلی، این موضوع یک شاخص اساسی به عنوان نماد فرمانروایی توأمان است (Ibid). فرمانروا واسط آن گروه‌ها در زمان‌های حال و آینده و گذشته بود. بالاخص برخی اندیشه‌ها و نمادهایی وجود داشت که اتباع فرمانروای توأمان آنها را نشانه‌های صفات جهان مشمول و جامعه فرمانروا که از یک گروه خاص فراتر می‌رفت به شمار می‌آمد (گارثویت، پیشین: ۲-۵۱). مفاهیم فرمانروایی در ایران ریشه در جامعه و فرهنگ سیاسی این سرزمین دارد. همواره ساختارهای فرمانروایی و شاهنشاهی کار خود را با سازمان‌های قبیله‌ای و یا چیزی شبیه به آن آغاز می‌کرده‌اند.

هخامنشیان و حتی مادها و سکاها که پیش از آنها حاکم بودند و سایر سلسله‌های ایرانی که پس از آنها پا به عرصه قدرت گذاشته اند غالباً به عنوان رؤسای فدراسیون‌های شبانی، نوعاً چادرنشینی و کشاورزی ظهور کردند. چادرنشینی شبانی چه آنهایی که مربوط به استب‌های آسیای مرکزی و یا مناطق کوهستانی بودند، کاملاً با فرمانروایی توامان به خصوص در اشکال کنفدراسیونی و سلطه جوی آن سازگار بوده اند. از زمان‌های بسیار قدیم، جوامع آسیای مرکزی متأثر از یک آرمان حکومت جهانی بودند که در وجود فرمانروا یا خان متبلور می‌شد، یعنی کسانی که با یک خدای نمایی در حال گفتگو است و مظهر آن در آسیای مرکزی به صورت ملکوت یا آسمان است (CROSSLEY, Op cit). این فرمانروای جهانی، در نقش خویش به عنوان منادی ملکوت، از فرهنگ‌های خاص فراتر رفته و بر همه آنها چیره می‌شد. احتمال دارد که نقش چادرنشینیان به عنوان ناقلان مذهب، مدت‌ها پیش از هخامنشیان و در اثر آموزه‌های زرتشت پدید آمده باشد حذف نظر از این موضوع که آیا هخامنشیان زرتشتی بودند یا نه، یا اینکه چه نوع زرتشتیانی بودند، عقاید زرتشت به خصوص عقایدی که به خدای قادر متعال و نبرد کیهانی و دوگانه بین خیر و شر و اخلاقیات متعالی مرتبط می‌شدند، یکی از مهم‌ترین میراث‌های دوره هخامنشیان شمرده می‌شود. نقش چادرنشینیان به عنوان ناقلان مذهبی موید اهمیت مسلم آنها در تاریخ ایران است (گارثویت، پیشین: ۵۹).

۲- سنگ نوشته‌ها

اهمیت سنگ نوشته‌ها از خصوصیت مهم آنها ناشی می‌شود. کتیبه‌ها به طور عمده در زمان تکلم همان زبانی که بدان نوشته شده‌اند، به نوشتار در آمده‌اند. به عبارت دیگر هیچ سنگ نوشته‌ای پس از مرگ یک زبان، به همان زبان نوشته نشده است. این مشخصه در ستون نوشتاری صادق نیست. بنابراین می‌توان مهم‌ترین ویژگی سنگ نوشته‌ها را از منظر زبانی قلمداد نمود، کتیبه‌ها بیش از هرچیز یک سند زبانی هستند.

سنگ نوشته‌های غرب کشور از لحاظ مکانی دو دسته هستند:

الف) سنگ نوشته بیستون که در سی کیلومتری شهر کرمانشاه بر سینه کوه بیستون حک شده است.

ب) سنگ نوشته‌هایی که در محل شهر کنونی همدان حکاکی شده‌اند.

الف: سنگ نوشته بیستون

بیستون یا جایگاه و مکان خدایان در زمان هخامنشیان با نام بگستانه یا بغستانه خوانده می‌شده است و در زمان‌های بعد به بهستان و بیستون تغییر نام یافته است (هاید ماری کخ، پیشین: ۱۹). بغستان یا باغیستانون واژه‌ای فارسی (مادی) است به معنای «مکان مقدس خدایان» (bagha-

(stana) (لوکوک، ۱۳۸۶: ۸۶). مهم‌ترین و با شکوه‌ترین یادمان کهن منطقه بیستون، سنگ نوشته داریوش اول هخامنشی (۴۸۶ - ۵۲۱ پ. م.) است که حدود سال ۵۱۷ پ. م. در کنار راه و برسینه پرتگاهی دور از دسترس با دهها متر بلندی از سطح جاده و در بالای چشمه بیستون تراشیده شده است. سنگ نوشته بیستون با حدود ۲۰ متر طول و ۸ متر عرض بزرگترین سنگ نوشته جهان قلمداد می‌شود. شاید بتوان از این نظر داریوش را به خاطر نگارش این سنگ نوشته مهم زبانی - تاریخی، کهن‌ترین تاریخ نویس جهان قلمداد کرد. از سویی این کتیبه نخستین و مهم‌ترین متن تاریخی شناخته شده ایران و بزرگ‌ترین سنگ نوشته در جهان است. کتیبه در مجموع پنج ستون است که ستون اول ۱۹ بند، ستون دوم ۱۶ بند، ستون سوم ۱۵ بند، ستون چهارم ۲۰ بند و ستون پنجم ۶ بند است. متن فارسی باستان در مجموع ۷۶ بند است اما متن‌های بابلی و عیلامی تنها ۶۹ بند است (همان، ص ۸۷).

اهمیت کتیبه بیستون

مهم‌ترین ویژگی این کتیبه اهمیت زبانی آن است. کتیبه به سه زبان و خط مهم آن زمان؛ پارسی باستان، عیلامی و اکدی (به گویش بابلی) و در مجموع در ۱۱۱۹ سطر به نگارش در آمده است. داریوش در سنگ نوشته بیستون می‌گوید که خطی تازه «فارسی باستان» را پدید آورده است (DB,70). از نوشته‌های کنار اسیران چنین بر می‌آید که متن خط فارسی باستان در مرحله نهایی به این کارنامه سه زبانه افزوده شده است. محدودیت فضای نگارش مؤید این ادعاست (هاید ماری کخ، پیشین: ۲۵). داریوش در بند هفتاد سنگ نوشته بیستون می‌گوید: «به خواست اهورامزدا، این نوشته را من به زبان آریایی نوشتم و علاوه بر اینجا روی لوح‌هایی از گل و چرم هم نوشته شده است (DB,70)». بنابراین، داریوش در این متن ابداع خط جدید و استفاده از خط میخی را به عنوان خط خاص (میخی) ایرانی اعلام می‌کند (هیتس، ۱۳۸۵: ۴۴). به نظر می‌رسد که از الفبای آرامی برای نوشتن خط میخی پارسی باستان بهره گرفته شده بود (اومستد، ۱۳۸۰: ۱۵۹-۱۵۸).

ویژگی دوم این سنگ‌نوشته، اهمیت تاریخی آن است. سنگ‌نوشته بیستون یک متن تاریخی بسیار ارزشمند است که رویدادهای مهم تاریخی سال (سال‌های) نخست پادشاهی داریوش و چگونگی سرکوب مخالفان و یکپارچگی و همبستگی دوباره در امپراطوری هخامنشی را بازگو می‌نماید. یکی از نخستین تأثیرات این متن برانگیختن تلاش‌های مختلف برای تفسیر وقایعی است که در آن گزارش آمده است. می‌توانیم از داریوش بخاطر نگاشتن کتیبه تاریخی بیستون، به عنوان کهن‌ترین تاریخ‌نویس شناخته شده ایرانی نام ببریم. همچنین به همین ملاحظه، کتیبه

بیستون نخستین متن تاریخی شناخته شده ایرانی بشمار می‌رود که تا پایان ستون چهارم متن پارسی باستان، رویدادهای سال نخست پادشاهی داریوش را بازگو می‌کند.

ویژگی سوم سنگ نوشته بیستون این است که این کتیبه یکی از کهن‌ترین منابع اعلام و اسامی در زبان ایرانی است و برای بررسی دگرگونی واژگان ایرانی، نام‌های افراد، شهرها، رودها، کوه‌ها و نیز برای شیوه نگارش، گاه‌شماری، اندیشه ورزی و بسیاری بایسته‌های دیگر برای پژوهش‌گران دارای اهمیت بی‌بدیل است.

ویژگی چهارم کتیبه، ارزش هنری آن است. شیوه سنگ تراشیدن نگاره و نوع سنگ تراشی، حکاکی نوشته‌ها روی قسمت‌های تراشیده شده سینه ستبر کوه و نیز حکاکی تصاویر افراد؛ داریوش و ملازمان او، گوی بالدار (نشان ملی ایران باستان و نماد خورشید و اهورا مزدا) و شورشیان اسیر شده در نوع خود نمونه‌ای از یک هنر عالی است. در این کتیبه فروهر که نماد اهورا مزدا است، روبروی داریوش قرار دارد و حلقه‌ای در دست چپ گرفته و دست راست خود را مانند پادشاه بلند کرده است، این حرکت ظاهراً "علامت دعای خیر است. یک ستاره هشت پر درون دایره بالای کلاه تقریباً "استوانه‌ای شکل فروهر دیده می‌شود که همین نقش هم در تاج کنگره‌دار زیبایی که بر سر داریوش است، دیده می‌شود. شاید بدین وسیله داریوش اهورایی بودن خود را نشان می‌دهد. شاه و افسران همگی یک نوع لباس بلند پارسی در بر و کفش سه بندی مشابه به پا دارند. ولی سربندی که افسران بر سر دارند از لحاظ تزئین با تاج داریوش تفاوت دارد. در تصاویر فروهر و شاه و دو افسرش، هر دو مچ دستبند دارند. این دقت و ظرافت در تیر دان و بند آن و منگوله‌های متصل به نیزه و ریش و سر بند افسران شاهی هم به کار رفته است. همه این نقش و نگاره‌ها با ظرافت و زیبایی خاص حکاکی شده‌اند که نشان از دقت و هنر نمایی طراحان و مجریان آن دارد.

ب: سایر سنگ نوشته‌های غرب ایران

۱- سنگ نوشته‌های شهر همدان

شهر همدان به لحاظ تاریخی دارای جایگاهی ویژه است. همدان (هگمتانه) پایتخت مادها، نخستین پادشاهی ایران بوده است. بنابراین، می‌توان گفت که از لحاظ تاریخی یکی از چند شهر مهم ایران در ادوار تاریخی پیشین بوده است. برخی از آثار تاریخی (نوشته) باقی مانده در شهر همدان که در تحلیل ما اهمیت دارد عبارتند از:

(الف): سنگ نوشته آریارمنه در همدان AmH

این کتیبه لوحه‌ای از طلا است که حدود سال ۱۹۳۰ در بازار همدان خریداری شده است. این کتیبه جمعا ده سطر است که در سه بند نوشته شده است (همان، ص ۲۷۰). مطالب این کتیبه را

می توان در دو دسته تقسیم بندی کرد که هر دوی آنها برای تحلیل مشروعیت سیاسی در ایران باستان دارای اهمیت هستند. قسم اول مطالبی است که جنبه تبار شناسی دارد؛ «آریارمنه شاه بزرگ است، شاه شاهان، شاه پارسی، پسر چیش پیش، نوۀ هخامنش (همان).» جملاتی شبیه به این مضمون در همه آثار تاریخی این دوره وجود دارد و حاکی از اهمیت تبار و نژاد در اعتبار بخشی و قوام پادشاهی و کسب مشروعیت برای نظام سیاسی است. قسم دوم مطالبی است که به رابطه پادشاه و نظام شاهنشاهی با عالم بالا دارد. همانگونه که در سنگ نوشته بیستون نیز آمده است، پادشاهان هخامنشی خود را واسطه بین خدا و خلق قلمداد کرده و همه آنچه را که در حوزه امپراطوری خود صاحب شده اند را از الطاف اهورامزدا دانسته اند، «به خواست اهورامزدا من شاه این مردم هستم».

ب: سنگ نوشته ارشامه در همدان Ash

این کتیبه نیز لوحه ای از طلاست که در سال ۱۹۴۵ در بازار همدان خریداری شده است. زبان این کتیبه فارسی باستان است که در چهارده سطر تحریر شده است. در این کتیبه نیز دو قسم اطلاعات وجود دارد که همانند کتیبه پیشین، قسم اول آن تبارشناسی پادشاه است: «ارشامه شاه بزرگ است، شاه شاهان، شاه پارسی، پسر شاه آریارمنه هخامنشی» (لوکوک، پیشین، ص ۲۰۸، بند Ash). قسم دوم نیز به رابطه شاه با کائنات و عالم بالا می پردازد؛ «شاه ارشامه می گوید: اهورامزدا، ایزد بزرگ، بزرگترین ایزدان، مرا شاه کرد ... به خواست اهورامزدا من این مردم را دارم» (همان، بند ۳ و ۴).

ج: سنگ نوشته داریوش در الوند همدان DE

این سنگ نوشته که سنگ نوشته داریوش بزرگ پادشاه هخامنشی است به سه زبان بر دامنه الوند در محلی به نام گنج نامه در پنج کیلومتری جنوب همدان حک شده است. در این سنگ نوشته داریوش پس از ذکر لطف اهورامزدا در خصوص عطا کردن پادشاهی به وی؛ «خدای بزرگ است اهورامزدا ... که داریوش را شاه کرد...» (همان، ص ۲۵۹، بند ۱).

به دو نکته دیگر نیز اشاره می کند؛ نکته اول گستره جغرافیایی بسیار وسیع که وی امپراطوری هخامنشی را در آن بسط داده است؛ «شاه سرزمین های دارای مردمان بسیار، شاه در این زمین بزرگ، دور و پهناور...» (همان، بند ۲) و نکته دوم که همانند بسیاری دیگر از سنگ نوشته های هخامنشی است و آن ذکر تبار و دودمان هخامنشی و داریوش است که همواره به عنوان یک وجه مشروعیت بخش از آن یاد شده است و گویی فر شاهنشاهی در این تبار به امانت گذاشته شده است و بودن در این سلسله مراتب تباری خودبخود مشروعیت شاهنشاهی را به همراه خود داشت؛ «من داریوش ... پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی» (همان).

د: سنگ نوشته خشایار در الوند همدان XE

سنگ نوشته خشایارشا، نوشته سه زبانه ای است که روی دیواره کوه الوند در همدان حک شده است. این متن مشابه متون دیگر است که در این ناحیه وجود دارند و شاید بتوان گفت که فقط نام آنها عوض شده است. قسمت اول کتیبه در ذکر الطاف اهورامزدا و آفرینش جهان است؛ « اهورامزدا ایزد بزرگ است... که این زمین ... که آسمان ... شادی را آفرید که خشایار را شاه کرد... » (همان، ص ۳۰۰، بند ۱). بخش دودمان نیز به ذکر دودمان و تبار پادشاه اختصاص دارد « من خشایارشا ... پسر داریوش شاه هخامنشی » (XE، بند ۲).

ه - سنگ نوشته اردشیر دوم در همدان A2 Ha

در همه کتیبه‌هایی که تاکنون مورد بحث قرار گرفتند فقط از یک خدا « اهورامزدا » سخن به میان آمد، اما در یکی از کتیبه‌ها (کتیبه اردشیر دوم در همدان) به غیر از اهورامزدا از خدایان دیگری همانند آناهیتا و میتره نام برده شده است. قسمت اول کتیبه‌ها همانند کتیبه‌های دیگر در گنج نامه همدان، شرحی تبار شناسانه از پادشاه است؛ « اردشیر ... پسر داریوش شاه، داریوش پسر اردشیر ... هخامنشی " (لولوک، پیشین، ص ۳۲۳، A2Ha). اما قسمت دوم برای نخستین بار در تاریخ پادشاهی هخامنشی (تا زمان اردشیر دوم) از خدایان دیگری در کنار و به عنوان همتای اهورامزدا سخن به میان آمده است؛ « به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میتره، من این آپادانا را ساختم، اهورامزدا، آناهیتا و میتره مرا از تمام بدی‌ها بیاید (همان، بند ۲) ».

۳- منابع مشروعیت

بررسی مشروعیت سیاسی (در کتیبه‌های غرب کشور) این امکان را به ما می‌دهد تا به بخشی از گذشته آرمانی تاریخ ایران نگاهی دوباره داشته باشیم. مبانی مشروعیت سیاسی در کتیبه‌های ایران باستان در غرب کشور را (و به طور کلی مبانی مشروعیت در امپراطوری‌های بزرگ ایران باستان و بالاخص امپراطوری هخامنش) را برحسب تحلیل متون این کتیبه‌ها به صورت زیر دسته بندی می‌نمائیم:

الف - تبار

کوروش در منشور استوانه ای شکل معروف خود که در شهر (باستان) بابل پیدا شده است (لولوک، پیشین، ص ۲۰۹) با یاد از تبار نیاکان خود که از سلسله آنتشان یعنی بزرگ‌ترین شهر پارس بودند، به دنبال مشروعیت بخشیدن به حکومت خود بود. داریوش اول ۵۲۲ - ۴۸۶ پ. م. در سنگ نوشته مشهور بیستون (حدود ۵۱۷ پ. م) با تکیه بر تبار خویش که از شاخه پارس هخامنشیان در سرزمین فارس بودند به دنبال مشروعیت بخشیدن به حکومت خود بود. چیش پیش نام نیای بزرگ هخامنشیان است که پدر بزرگ کوروش و جد داریوش است. پارسی

بودن برای پادشاهان هخامنشی یک منبع اعتبار و مشروعیت است. همه پادشاهان هخامنشی خود را پارسی نامیده‌اند.

تبار یکی از منابع مهم مشروعیت نظام سیاسی در ایران باستان بوده‌است. برشمردن اصل و نصب و انتصاب به خاندان‌های بزرگ به عنوان یک افتخار قلمداد می‌شده و غالباً "پادشاهان سعی کرده‌اند با منتصب کردن خود به خاندان‌های بزرگ برای خود مشروعیت کسب نمایند. حتی کوروش بنیانگذار پادشاهی هخامنشی در منشور استوانه‌ای شکل معروف خود که در شهر باستانی بابل پیدا شده است، با یاد از تبار و نیاکان خود که از سلسله آئشان یعنی بزرگ‌ترین شهر پارس بودند، به دنبال مشروعیت بخشیدن به حکومت خود بود.

«منم کوروش، پادشاه جهان، سرزمین سومر، پادشاه چهارگوشه جهان، پسر کمبوجیه، پادشاه بزرگ، پادشاه آئشان، نواده کوروش، پادشاه بزرگ، پادشاه آئشان، از اعقاب چیش پیش، پادشاه بزرگ، پادشاه آئشان از دودمان جاودانه پادشاهی (سنگ نوشته کوروش، بند ۷)».

همانگونه که در منشور کوروش آمده است وی در وهله نخست حکومت خود را به عنوان جانشین یک سلسله از پادشاهان بین‌النهرین و عناوین آنها و سپس به لحاظ تبار هخامنشی خود و عضویت در آن خاندان، از جمله مکان حکومت آنان، یعنی آئشان در پارس، مشروعیت بخشید. در کتیبه‌های غرب کشور ایران نیز به همین سان تبار به عنوان یک مبنای مشروعیت برشمرده شده است، به گونه‌ای که در بند یکم از ستون اول داریوش خود را چنین معرفی می‌نماید: «من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه مردمان (سرزمین‌ها)، پسر ویشتاسب، نوه ارشام».

بند دوم، داریوش شاه گوید: «پدر من ویشتاسب، پدر ویشتاسب ارشام، پدر ارشام آریارمنه، پدر آریارمنه چیش پیش، پدر چیش پیش هخامنش است».

بند سوم، «داریوش شاه گوید: از این رو ما هخامنشی نامیده می‌شویم. ما از دیر باز نژاده (بزرگ) بوده‌ایم. از دیر باز (paruviyata) دومان (خاندان) ما شاهی بود (ما پشت اندر پشت شاه بوده‌ایم) (دندامایف، ۱۳۸۱، ص ۲۴)».

بند چهارم، «داریوش شاه گوید: هشت تن از دودمان ما پیش از این شاه بودند. من نهمین شاه هستم. ما پشت اندر پشت (در دو شاخه) شاه بوده‌ایم».

همانطور که در چهار بند اول از کتیبه عظیم و تاریخی بیستون آمده است، داریوش تبار و نژاد و به قول حکیم توس نژاده بودن را یکی از مبانی و دلایل مهم برای حقانیت خود و خاندانش و دلیل اصلی حاکمیت و مشروعیت حکومت خود می‌داند. همچنین در سطر آخر کتیبه داریوش در گنج نامه همدان نیز فرزند ویشتاسب و هخامنشی بودن داریوش به صراحت بیان شده است. در سطر آخر کتیبه خشایارشا در الوند همدان نیز اشاره به تبار و نژاد به

صورت زیر آمده است: «من خشایار شاه، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های دارای مردمان بسیار، شاه در این سرزمین بزرگ، دور و پهناور، پسر داریوش شاه، یک هخامنشی» (XE بند ۲). در کتیبه اردشیر دوم در همدان نیز اشاره به تبار و نژاد به عنوان یک افتخار ذکر شده است: «اردشیر پسر داریوش، داریوش پسر خشایار، خشایار پسر داریوش، داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی» (A2Sa بند ۲).

در اندیشه ایرانشهری نیز تبار یا نژاد یکی از عناصر مهم برای فرمانروایی است. در شاهنامه فردوسی پادشاه دارای چهار خصلت یا ویژگی است که عبارتند از: نژاد، گوهر، خرد، هنر (شاهنامه فردوسی، جلد چهارم، صص ۹-۸).

نژاد در آنکه باشد ز غم پدر	سزد کاید از تخم پاکیزه
هنر با نژاد است و با گوهر است	سه چیز است و هر سه به بند اندر است
چو هر سه بیابی خرد بایدت	شناسه نیک و بد بایدت

بنابراین، همان‌گونه که در ادبیات حکیم توس نیز به خوبی بیان شده است، ایرانیان (آریایی‌ها) به داشتن خون پاک و تخمه اصیل بسیار تأکید می‌کردند. این که بر تبار شناسی و کتیبه شناسی بسیار تأکید می‌شود برخاسته از تفکر است. در اسطوره معروف سیاوش علت اینکه وی از آزمایش آتش رو سفید بیرون می‌آید پاکیزه تخم بودن و دارای تبار پاک بودن است. بنابراین، پیامد چنین تفکری این است که حکومت شایسته یک خاندان است و آن هم خانواده شاهی است و بر شمردن تباری که همگی شاه بوده‌اند نشان‌گر آن است که حکومت حق پادشاهان دارای تبار و نژاد است. بنابراین، همان‌گونه که پیش از این آمد داشتن اصل و نصب و تبار یکی از عناصر مشروعیت بخش در کتیبه‌های غرب ایران است.

ب- لطف و خواست پروردگار

هم در کتیبه بیستون و هم در کتیبه‌های دیگر منطقه غرب ایران پادشاهان نام خود را با نام پروردگار (اهورامزدا) متصل کرده‌اند و موفقیت خود را مرهون و مدیون لطف و خواست اهورا مزدا (دندامایف، پیشین، ص ۱۵۱) (Vasna Auramasdaha) می‌دانند و بنابراین، نوعی فرمانروایی توأمان (شاه - پروردگار) شکل می‌گیرد. در بند پنجم از ستون یکم سنگ نوشته بیستون آمده است: «داریوش شاه می‌گوید: من به خواست (لطف) اهورا مزدا شاه هستم، اهورا مزدا شاهی را به من داد» (DB، بند ۵) (Vasna Auramasdaha adam amity, Auramasdaha Ksatram mana frabara).

در بند ششم کتیبه بیستون نیز آمده است: «داریوش شاه می‌گوید: این است سرزمین‌هایی که به بخشایش اهورا مزدا به من رسیده است و من در این کشورها شاه هستم» (DB، بند ۶).

در سنگ نوشته‌هایی که از شاهان هخامنشی به جای مانده‌است، از آریارمنه (Ariya ramna) تا اردشیر سوم همه جا اهورامزدا (Auramasdahd) خدای بزرگ و بزرگترین خدایان خوانده شده و این شاهان همه کارهای بزرگ خود را از یاری و عنایت او دانسته‌اند. در کتیبه آریارمنه نواده هخامنش و نیای داریوش در همدان آمده‌است: «این کشور پارس که من دارم، که اسبان خوب و مردان خوب دارد، اهورا مزدا به من داد، به خواست اهورا مزدا من شاه این کشورم، آریارمنه شاه گوید: اهورا مزدا مرا یاری کند» (AmH، بند ۴).

در کتیبه ارشامه (Arsama) فرزند آریارمنه نیز اهورامزدا به عنوان خدای بزرگ (Baga vazarka) و بزرگ‌ترین خدایان (Mithista baganam) معرفی شده‌است؛ (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵) «اهورامزدا ... مرا شاه کرد، این کشور پارس را به من داد، با مردم خوب و اسبان خوب. به خواست اهورامزدا من صاحب این کشورم. مرا اهورامزدا نگه می‌دارد و دودمان مرا و این کشور را که به من داد» (مرادی غیاث آبادی، ۱۳۸۴: ۱۹۳).

فقط در سنگ نوشته بیستون نام اهورامزدا هفتاد بار تکرار شده است و نیز عبارت «به خواست اهورا مزدا» (Vasna auramasdaha) سی و چهار بار تکرار شده است. داریوش و دیگر پادشاهان هخامنشی خود را پرستنده اهورا مزدا می‌خواندند و پرستش اهورا مزدا را سرمایه سعادت هر دو جهان می‌شمردند: «... کسی که اهورا مزدا را پرستش کند، نیکی از آن او خواهد بود هم در زندگی و هم پس از مرگ» (DBV 20-18، بند سوم از ستون پنجم کتیبه بیستون).

... hya Auramasdaha m yadataiy yanam avahya ahadiy uta jivah ya uta maratahya
در بند ششم از این ستون جمله فوق عیناً تکرار شده‌است.

در این متن از اصطلاحی به نام فرمانروایی توأمان استفاده کرده ایم، در متون هخامنشی، مفهوم پادشاهی با حاکمیت بر قلمرویی که به لطف اهورا مزدا اعطا شده بود، مرتبط بوده است. سوای اهورا مزدا، این فقط فرمانروای هخامنشی است که صاحب حاکمیت است. پادشاه هخامنشی شاه شاهان (Kasayatiya Kasayatianom) است، و شاهانی که خراج می‌پردازند و در خدمت شاه شاهان هستند و از وی و قلمرو شاهنشاهی و حاکمیتش دفاع می‌کردند. مفهوم شاه شاهان در سنتی ارزش پیدا می‌کند که حاکمیتش را از خداوند گرفته است و این عطیه صرفاً شامل حال شاهان بزرگ می‌شد. داریوش برای خود عنوان دیگری نیز به کار می‌برد، «شاه کشورها یا مردمان» (Kasayatia Dahyunam). بنابراین، این عنوان نشان دهنده پادشاهی است که مرکب از چندین قوم است که در اواخر عمر داریوش تعداد آنان به سی سرزمین و قوم می‌رسد.

همه این عناوین تأکیدی است بر مشروعیت آنان به عنوان فرمانروایان بر حق به لطف اهورا مزدا، از طریق اجداد خود در دودمان هخامنشی. مشروعیت فرمانروا بازتابی از جایگاه

وی به عنوان نماینده اهورا مزدا در روی زمین است. قاعده «به لطف اهورا مزدا» تأکیدی است بر اندیشه فرمانروایی جهانی و این موضوع که فرمانروا همانا نماینده یک وجود متعالی است. مشروعیت مبتنی بر حق الهی خورنه (Xvarenah) یا فر (فره) در زبان فارسی است. «فر (فره) فروغی است ایزدی به دل هر که بتابد از همگنان برتری یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی برسد، برازنده تاج و تخت گردد و آسایش گرو دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد. همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند برای راهنمایی مردمان برانگیخته گردد» (پور داود، ۱۳۵۶: ۳۱۵).

بنابراین، مفهوم فره بعد فلسفی و متافیزیک و مشروعیت دهنده حکومت و مقام و منزلت شاهی است. وقتی برای کسی ویژگی داشتن فره ایزدی متصور می‌شوند بدین معناست که او واجد صفاتی چون پادشاهی، پرهیزکاری، خردمندی، بزرگی و اشرافیت است (صفا، ۱۳۴۶: ۱۵۳).

از سوی دیگر، اصطلاح خورنه که پیش از این از آن بحث شد از ریشه اوستایی هور (huar) به معنی درخشیدن است. به قول مشکور: «حقیقتی است الهی و کیفیتی است آسمانی که چون کسی را حاصل آید او را به شکوه و جلال پادشاهی و عظمت معنوی می‌رساند» (مشکور، ۱۳۴۷: ۸۸).

اما فر (فره) به سراغ کسی می‌رود که دارای نژاد اصیل و صاحب هنر (هنرمند) باشد. به طور خلاصه می‌توان تجلیات فرمانروایی توامان را در چند مورد زیر بیان کرد: شاه (شاه شاهان) نماینده اهورامزدا در روی زمین است. اهورامزدا آفریننده آسمان و زمین است و همه چیز را او آفریده است، «مردمان خوب، اسبهای خوب»، اهورامزدا به نماینده اش در زمین (شاه) نیرو و توان داده است. شاه از یاری و لطف مداوم اهورا مزدا برخوردار است. پادشاه مسئول در پیشگاه اهورا مزدا است. پیروزی پادشاه پیروزی خیر و نیکی است بر شر و بدی. خدمت به پادشاه، خدمت به اهورا مزدا است. شاهان ایران باستان تنها در صورتی می‌توانستند بر بقای خود امید داشته باشند که همواره سر سپردگی خود را به دین و آئین اثبات کنند. داریوش در سنگ نوشته بیستون می‌گوید:

"اهورا مزدا را چنین میل بود. در تمامی این زمین مرا مرد برگزید. مرا در تمام این سرزمین شاه کرد... آنچه من کردم، همه را به خواست اهورا مزدا کردم" (سنگ نوشته سه زبانه داریوش در شوش، بندهای پتجم و ششم).

در شاهنامه فردوسی نیز چگونگی بهم گره خوردن دین و دولت به شرح زیبای زیر چنین آمده است (شاهنامه فردوسی، صص ۹۰-۸۹):

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی است دین به پای	نه به دین بود شهریاری به جای

دو دیباست یک دردگر بافته

برآورده پیش خرد تافته

نه از پادشاه بی نیاز است دین

نه بی دین بود پادشاه آفرین

از بسیاری از جهات و بالاخص الهی دانستن ریشه حکمرانی، کتیبه داریوش به قانون حمورابی در بابل شباهت دارد. در هر دوی این قوانین منشاء قانون خداوند است و آنها به نمایندگی خداوند حکمرانی می‌کنند (جوان، ۲۱۸:۱۳۸۱). در سنگ نوشته ها اهورا مزدا کلاهی مانند شاه بر سر و جامه همچون او بر تن دارد. او از درون صفیحه گردی بیرون آمده و در دست چپ حلقه ای دارد که آن را به شاه هدیه می‌کند. این حلقه نماد فره ایزدی است. همچنین در بالای کتیبه ها، تمثال اهورا مزدا حاکی از ناظر بودن او در همه امور و همه حال است (محمدی و حاجی نصرالله، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

ج- دادگری و عدالت پادشاه

دادگری و عادل بودن پادشاه مفهومی بسیار کلیدی در اندیشه شاهی آرمانی در ایران است. در وندیداد به عنوان یک متن باستانی عدالت مزدایی (اهورا مزدا) چنین تعریف شده است: "این داد، این داد دیو ستیز مزدا، درمهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دین‌ها چنان است که آسمان گرداگرد زمین را فرا می‌گیرد" (وندیداد ۵، ب ۲۵).

در متون و کتیبه های دوره های هخامنشی به کرات در مورد ویژگی های پادشاه و بالاخص عدالت و دادگری وی سخن به میان آمده است. در حالی که هخامنشیان خود بر قدرت مطلق تأکید داشتند، ولی آن را در چارچوب یک نظام اخلاقی جهان شمول به اجرا در می‌آوردند و بدینسان با آن پیوند می‌خوردند. بنابراین، اقدامات آنها جنبه اخلاقی بارزی پیدا می‌کرد. عادلانه بودن رفتار پادشاه امری است که صراحتاً در متن کتیبه ها بارها مورد تأکید قرار گرفته است. عدالت و دادگری یک نظام اخلاقی است و مجموعه ای از صفات و خصایص است.

«داریوش شاه می گوید: به خواست اهورا مزدا من این سان هستم که دوست راستی هستم، با دروغ نیستم».

یکی از ویژگی های مهم پادشاه دادگر راستگویی و پرهیز از دروغ و دشمنی با دروغ و دروغگویان است.

«داریوش شاه می گوید: این است سرزمین‌هایی که شوریدند. دروغ اینان را شورشی کرد و به مردم دروغ گفتند، (Hauv Adurugia) آنگاه اهورا مزدا آنان را به دست من سپرد. من با آنان آنگونه که خواسته بود، رفتار کردم» (DB، ستون چهارم، بند ۴، ۳۶-۳۳).

در بندهای بعدی مسئلهٔ دروغ و نکوهش بسیار آن، بارها تکرار شده است؛ «داریوش شاه می گوید: تو که پس از این شاه خواهی شد، خود را با همه توان از دروغ پاس دار. اگرچنین می اندیشی که سرزمین من در آسایش باشد، مرد دروغگو را سخت گوشمالی ده» (همان، بند ۵۴۰-۳۶).

در بندهای ۶، ۷ و ۸ همین ستون بارها در نکوهش دروغگویی و در ستایش راستگویی و صداقت صحبت شده است. همانگونه که پیش از این اشاره شد، پادشاه هخامنشی در درون یک چارچوب اخلاقی رفتار می نماید و این چارچوب اخلاقی مجموعه ای است از صفات و ویژگی های پسندیده انسانی و در مقابل نکوهش صفات بد؛ «داریوش شاه گوید: اهورا مزدا و دیگر خدایانی که هستند از آن روی مرا یاری دادند که من بد پیمان (بی وفا) نبودم، دروغگو نبودم، شرور و خشن نبودم، نه من و نه خاندانم، من به داد (عدالت) رفتار کردم، نه بر ناتوان و نه بر توانا خشونت نورزیدم. مردی که با خانواده من همکاری کرده، او را پاداش دادم و آنکه آن را آزار کرد تنبیه کردم» (همان، بند ۱۳، ۶۷-۶۱).

سپس داریوش به گونه ای نصیحت گونه به پادشاه (پادشاهان) بعد از خود می گوید: «تویی که بعدها شاه خواهی شد، مردی را که دروغگو است یا آنکه شرور و خشن است، با آنها دوستی نکن و آنان را سخت گوشمالی ده» (همان، بند ۱۴، ۶۹-۶۷).

هرودوت تاریخ نگار مشهور یونانی به خوبی برخی از خصال ویژه ایرانیان را خاطر نشان می سازد که از قول یک مورخ ایرانی و در امپراطوری مقابل ایران قابل توجه است: «آنها (ایرانیان) به پسرانشان از پنج سالگی تا سیزده سالگی سه چیز می آموزند: سواری، تیراندازی، راستگویی» (Herodotus, 1987: P.۷).

آنچه که در این ستون مهم است بعد اخلاقی قضیه است که به نظر می رسد امپراطوری خود را و جامعه ایران آن زمان را سخت به این مجموعه مستحکم اخلاقی پایبند و استوار می نماید. به عبارت دیگر، چهره خشن قدرت در برابر مجموعه ای از سجایای اخلاقی - انسانی بسیار کم رنگ و کم فروغ جلوه می نماید. حتی دشمنان نیز به گونه ای توصیف می شوند که وجوه غیر اخلاقی شخصیت آنها برجسته می شود و شاید علت تنبیه آنها (یکی از علل مهم تنبیه آنها) همین است. در کتیبه بیستون شورشیان تنبیه شده به «شاهان دروغ» ملقب شده اند (محمدی و حاجی نصرالله، پیشین، ص ۱۴۰). علاوه بر این ها دارای صفت دیگری نیز هستند و آن «اریک» یا بی دینی است.

داریوش از لحاظ شخصیتی نیز انسانی بر جسته بود. عقیده وی به اصلاح امور، انجام اقدامات مختلف عمرانی، تأسیس بزرگراه شاهی، سازماندهی امور امنیتی، تساهل و تسامح با

مردمان مغلوب او را به مدیری کاردان، سیاستمداری واقع بین و مآل‌اندیش و پادشاهی پاک تبدیل کرد (پیرنیا، ۱۳۷۵، صص ۶۹۷-۵۳۷ و خدادادیان، ۱۳۸۳، ص ۳۴۹).

همواره در متن کتیبه‌ها از خویشتن داری که از مشخصات فرمانروایی دادگر است، تمجید شده است. پادشاه که اهورامزدا صفاتی نظیر قوه درک به او عطا کرده است، برقراری نظم و عدالت را تضمین می‌کرد، پاداش و مجازات عادلانه یک پیامد طبیعی بود که با بررسی قراین و صفات فطری پادشاهی حاصل می‌شد. صفات پادشاهی خصایص جسمانی را نیز شامل می‌شد و این صفات در سنگ نوشته‌ها نیز به چشم می‌خورد؛ شکارچی، کماندار، نیزه دار و سوارکار... (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۵۴).

در کتیبه بیستون اهورامزدا که به صورت تندیس بالدار به تصویر کشیده شده است، با بلند کردن دست راستش و دراز کردن دست چپش به سوی داریوش در حال اهدای حلقه حاکمیت (دیهم پادشاهی) به داریوش است و او را به عنوان پادشاه به رسمیت می‌شناسد. داریوش نیز کمانی را که نماد حاکمیت (پادشاهی) است در دست چپ گرفته و با دست راست به اهورامزدا احترام می‌گذارد. رابطه متقابل بین فرمانروای جهان (اهورامزدا) و جانشین او در زمین (داریوش) مفهوم فرمانروایی توأمان را تکمیل می‌کند. بنابراین در چنین وضعیت سامانمندی سرپیچی از دستور پادشاه به معنای سرپیچی از نظم جهانی و اخلاقی است. بنابراین، تمرد در مقابل چنین نظمی به عملی غیر اخلاقی (دروغگویی) تعبیر می‌شود.

با توجه به مذموم بودن دروغ در نظام اخلاقی و دینی ایران باستان، ادعای پادشاهی توسط دیگران و شورش و تمرد دروغ و دروغگویی لقب گرفته است. آنچه که شرح نبردهای داریوش با شورشیان است و به‌گونه‌ای تاریخ مبارزات داریوش برای برگرداندن حاکمیت به خاندان هخامنشی نیز است، تاریخ پیکار با دروغ و ناراستی است. به این معنا به طور مثال کتیبه داریوش در بیستون گزارشی از چگونگی جلوس او بر تخت سلطنت و سرکوب مخالفانش است. ضمن اینکه این نقش برجسته و کتیبه سه زبانه بیانگر قدرت داریوش است و مشروعیت وی را که زاینده تبار هخامنشی او و رابطه اش با دنیا و پروردگار جهان (اهورامزدا) بود، بیان می‌کند. داریوش در این کتیبه به تبیین یک ایدئولوژی پرداخت که طبق آن، فرمانروا تاریخ را معنا و زمان حال را ثبت می‌کند. داریوش همچنین در قلب حکومت خود، یک هدف اخلاقی را به انجام رساند، یعنی اراده اهورامزدا را با یک چنین هماهنگی، بین اهورامزدا و پادشاه، بین کائنات و قلمرو خاکی، تعادل، هماهنگی، گستردگی و انسجام بخشید.

بنابراین، همانگونه که فرمانروا رابطه اش را با اهورامزدا از طریق اطاعت از اراده او به انجام رسانید، رعایا نیز با اطاعت از فرمانروا نقش خود را به انجام رساندند. کتیبه‌های هخامنشی سرشار از پیام‌های انسانی و انساندوستانه و اخلاقی است. داریوش در کتیبه نقش رستم

(آرامگاه داریوش) - گرچه این کتیبه موضوع مطالعه ما نیست اما دارای نکات بسیار اخلاقی و انسانی است و به همین دلیل به چند فراز آن اشاره می‌شود - می‌نویسد: « خدای بزرگ است اهورامزدا که این جهان شگرف آفرینش را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خرد و توانایی به داریوش بخشید، به خواست اهورامزدا من چنانم که راستی را دوست می‌دارم و از دروغ بیزارم، من نمی‌خواهم توانا بر ناتوان ستم کند، همچنین دوست ندارم که به حقوق توانا از کارهای ناتوان آسیب رسد. آنچه را که راست است، من آن را می‌پسندم، خواست خداوند در زمین آشوب نیست، بلکه صلح، نعمت و حکومت خوب است. من دوست دروغگویان نیستم، در دل خود تخم کین نمی‌کارم، هر آن چه مرا به خشم آورد از خود دور می‌دارم، با نیروی خرد بر خشم خود سخت چیره‌ام...» (DNb، لوکوک، پیشین، ۲۶۸).

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۵)، کتیبه های پهلوی، نشر پازینه.
- ۲- اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۵)، سنگ نوشته داریوش بزرگ در بیستون، نشر پازینه.
- ۳- اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۵)، یحیی نژاد، آرزو، کتیبه بیستون، نشر نقش هستی
- ۴- اومستد، ات.، (۱۳۸۰)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیر کبیر.
- ۵- پارکین، فرانک، ماکس ویر، (۱۳۸۴)، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۶- پور داود، (۱۳۵۶)، یشت ها، جلد دوم، به کوشش بهرام فره وش، دانشگاه تهران.
- ۷- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۵)، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم.
- ۸- توانگر زمین، محمدکاظم، (۱۳۸۵)، ترجمه کتیبه های هخامنشی، نش فاتحان راه دانش.
- ۹- جوان، موسی، (۱۳۸۱)، تاریخ اجتماعی ایران باستان، دنیای کتاب.
- ۱۰- چهار مقاله، به کوشش محمد معین، تهران، نشر زوار، ۱۳۳۳.
- ۱۱- حق شناس، علی محمد و دیگران، (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی به فارسی، انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۱۲- خدادادیان، اردشیر، (۱۳۸۳)، تاریخ ایران باستان، انتشارات سخن
- ۱۳- راشد محصل، محمدتقی، (۱۳۸۱)، کتیبه های ایران باستان، دفتر پژوهش های فرهنگی.
- ۱۴- شاهنامه فردوسی، (۱۳۷۹)، چاپ مسکو، نشر رافع.
- ۱۵- صفا، ذبیح الله، (۱۳۴۶)، آئین شاهنشاهی ایران، دانشگاه تهران.
- ۱۶- طاووسی، محمود، اکبرزاده، داریوش، (۱۳۸۵)، کتیبه های فارسی میانه، نشر نقش هستی.
- ۱۷- طوسی مراغی، حمید، فداییان، بهرام، (۱۳۸۲)، کتیبه بیستون، نشر سیمرو.
- ۱۸- عربان، سعید، (۱۳۸۲)، راهنمای کتیبه های ایرانی میانه پهلوی- پارتی، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ۱۹- فروند، ژولین، (۱۳۶۸)، جامعه شناس ماکس و بر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر رایزن.
- ۲۰- کخ، هاید ماری، (۱۳۷۶)، از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، نشر کارنگ.
- ۲۱- کندی ادی، ساموئل، (۱۳۴۷)، آئین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۲- گارنویت، جین رالف، (۱۳۸۷)، تاریخ سیاسی ایران، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران، اختران.
- ۲۳- لوکوک، پیر، (۱۳۸۶)، کتیبه های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ویراسته زاله آموزگار، نشر فرزاد روز.
- ۲۴- لئونارد ویلیام، کینگ، (۱۳۸۴)، کتیبه ابلامی بیستون، ترجمه شهرام حیدریان، نشر سبحان نور.

- ۲۵- محمدی، محمد هادی و حاجی نصرالله، شکوه، (۱۳۸۵)، سپیده دم اندیشه ایرانی، نشر افق.
- ۲۶- مجتبیایی، فتح الله، (۱۳۵۲)، شهر زیبای افلاطون و شاهای آرمانی در ایران باستان، انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ۲۷- مسکویه رازی، ابوعلی، (۱۳۶۹)، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش.
- ۲۸- مشکور، محمد جواد، (۱۳۴۷)، تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران، دانشسرای عالی.
- ۲۹- مرادی غیاث آبادی، رضا، (۱۳۸۴)، کتیبه داریوش در بیستون، نشر پژوهش های ایرانی.
- ۳۰- مرادی غیاث آبادی، رضا، (۱۳۸۷)، کتیبه های هخامنشی.
- ۳۱- نامه تنسر به گشنسب، (۱۳۵۴)، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی.
- ۳۲- هیتس، والتر، (۱۳۸۵)، داریوش و پارس ها، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران: امیر کبیر.

ب. خارجی:

1. Pamela Kyle Crossley, (1992) "The rulership & China", American historical review, 97.